

مسائل ایران

سال اول

شماره ۶

فروردین ۱۳۴۲

از: ۱. خواجه نوری

اگر این مشکل عجیب حل نشود...

یکی از مهمترین مشکلات رهبران و خیراندیشان ما (قصدم ساده خیلی معدود است که مقام را برای خدمت می پذیرند نه برای عنوان) اینست که مردم کمکشان نمی کنند . بلکه بعکس در غالب موارد بهر قسمی بتوانند کارشکنی و «سابوتاژ» و مقاومت منفی هم نشان میدهند .

تقریباً تمام زمامداران گذشته و رهبران و متصدیان امور ما تلخی این حقیقت واقع را چشیده اند . ولی متأسفانه هیچکس درصدد کشف علت حقیقی بر نیامده ، و غالباً به تفسیرهای سطحی و بچکانه و گاهی احمقانه اکتفا کرده اند ، که احمقانه ترینش همین ضرب المثل مشهور است ، ورد زبان اغلب متصدیان و اخورده ، که میگویند: « ایرانی تابع زور است » . میدانید که حل این قبیل مشکلات يك راه بیشتر ندارد ، و آن اینست که با سری فارغ از هرگونه تعصب این مشکل را بصورت « مسئله ای » طرح کنیم و بکمک منطق عقلانی بکوشیم جواب آنرا بیابیم . اینك مسئله اینست که ببینیم چرا مردم یاری و همکاری خود را درباره کسانیکه مأموریت و شغلشان امور عمومی ، یعنی در واقع « خدمت بخلق » است دریغ میکنند ؟ چون جای تردید نیست ، همه مردم ایران میدانند ، که مثلاً وزارت پست و تلگراف و تلفن برای خدمت بخلق ، و رفع یکرشته از حوائج مردم بوجود آمده ، و تمام مأمورین پست ، از موزع گرفته تا مدیر کل ، همه مأموریتشان و شغلشان خدمت بخلق باید باشد . وزارت بهداری همینطور . وزارت فرهنگ بهمچنین ، و بهمچنین

تمام دستگاه‌های قوه مجریه دولت، که روی همین اصل و بحق در سایر کشورها حتی نامش هم «پبلیک سرویس» یعنی «خدمات عمومی» شده است. خوب ببینیم، این عدم همکاری مردم با خدمتگزاران خود از چیست؟ - آیا از این است که مردم ایران جنساً بشعورند و نمی‌فهمند که فرهنگ و مالیه و بهداری و غیره تمام برای بهبود و پیشرفت آنها بوجود آمده و تمام مأمورانش برای خدمت بخلق پول میگیرند و باین منظور بکار گماشته شده‌اند؟

معلّلتان نمیکنم و بی‌پروا میگویم که حتماً چنین چیزی نیست. بلکه بعکس هزار بار دیده‌ایم که ملت ایران کمترین خدمت صادقانه افراد داخل و حتی خارجی را اذل و جان‌قردانی میکند. و هر وقت هم شیادان موقتاً توانسته‌اند با اعمال غرض قضاوت ملت را گمراه کنند، پس از چندی حتماً حقیقت آشکار گشته و خادم از شیاد عوام فریب متمایز شده است: هنوز نام دکتر جردن و شوستر و خادمین به مشروطیت (با اینکه جز ایمان به انجام وظیفه کاری نکرده‌اند) مورد ستایش است و روز بروزم این ستایش زیادتر میشود و هزارها شاهد دیگر دارم که برای اختصار از ذکرش خودداری میکنم.

آیا این عدم همکاری مردم با خادمین خود برای اینست که صدبار در گذشته از آنها فریب خورده و آنها را در کار خود یعنی در خدمت بخلق مؤمن نمی‌دانند؟ - البته این هست. ولی در اینهم نباید مبالغه کرد. زیرا مردم خوب میدانند که هنوز در دستگاه «خدمات عمومی» ما

اشخاص شریف و پاکدامن بسیارند، و عده زیادی اگر مجبور نشوند بخصوص اگر با تناسب انتخاب و تشویق شوند، هرگز کار بد نمی‌کنند.

- آیا عدم همکاری از اینست که اوضاع و احوال تربیتی و اجتماعی ما طوری بوده که یکی از مهلکترین آفت‌های جامعه، یعنی مرض مضر یأس و بی‌علاقگی را در نهاد مردم جاداده است؟ بلی، بلی. و من در این موضوع بخصوص که ام‌الامراض ماست می‌خواهم باشما صحبت کنم و فعلاً از سایر علل هی‌گذریم.

برای اینکه مطلبی باین مهمی بسادگی بیان و بسهولت مفهوم شود، اجازه دهید توضیح مختصری در باره آن عرض کنم. چون این قبیل مطالب را چون همه واضح میدانند هیچکس تعمق نمی‌کند. و اتفاقاً در همین مطالب (ظاهراً) واضح است که وقتی تعمق شود دنیای عظیمی از شکر فیهای روح بشر ظاهر میگردد.

میدانید که در شمار «تیپ»های مختلف انسان یکنوع آدم هست که در

اصطلاح عادی تیپ « گوشه گیر » میگویند.

علامات مشخصه این تیپ اینست که :

اولا - نسبت بزنگی خودش نقش تماشاگر بی‌علاقه‌ای بازی میکند، عیناً مثل کسی که بلیط مجانی بدستش افتاد و در تئاتری که خودش نخواسته بدون قصد حضور پیدا کرده ، و بی‌منظور در صندلی قرار گرفته ، بصحنه مینگرد . البته يك چنین شخصی هیچگونه مسئولیتی نسبت بخوبی و بدی تئاتر حس نمیکند و هیچ نوع همکاری و مداخله‌ای هم در کار بازیگران صحنه نمینماید .

ثانیا - در این نوع آدم‌ها میل بانجام رسانیدن کار و قوه کوشیدن خیلی ضعیف است . تازه اگر هم کاری را شروع کنند به نخستین مانعی که برخورد نماید از آن دلسرد و بی‌علاقه و مأیوس میگردند . ممکن است این اشخاص صدها فکر خوب و مفید و نقشه‌های عالی از خاطرشان خطور کند ، ولی از ترس اشکال و بیم کشمکش‌های احتمالی . تمام این نقشه‌ها از فکر یا منتها از حرف تجاوز نخواهد کرد .

ثالثا - این نوع آدم‌ها از نقشه و هدف مشخص و معین گریزانند اگر از آنها بپرسید چه هدفی در زندگی دارند ، غالباً نمیدانند . تازه اگر هم هدفی برای خود تعیین کنند هرگز نقشه معلومی برای رسیدن بآن طرح نمیکند - هیچیک از شما خوانندگان نیست که تعداد زیادی از این نوع اشخاص در اطراف خود نشناسد .

رابعا - این گوشه گیران دست و پای آرزوها و حتی تمنیات مشروع خود را چنان بسته‌اند که تمایلاتشان قدرت جنبیدن ندارند . یعنی در واقع هیچ چیز را آنقدر طالب نیستند که برای بدست آوردنش کوشش کنند و از نداشتنش رنج زیاد ببرند . پیش خود (دانسته یا ندانسته) میگویند : بهتر است چیزی نخواهیم تا هم برای رسیدن بآن محتاج کوشش و کشمکش نشویم ، و هم از ترسیدنش رنج نبریم .

خامسا - بدلائل فوق ، این نوع مردم همیشه از هر قسم وابستگی بهر دسته و جماعتی هراسناکند . حتی بعضی از آنها ازدوستی‌های ثابت و از عشق هم گریزانند زیرا میترسند بستگی و قیدی برایشان ایجاد کند .

سادسا - از همه اینها ناراحت‌کننده‌تر برای این « تیپ » اینست که در مقابل تحمیل حساسیت بسیار دردناکی دارند . این حساسیت بحدی شدید است که هر خواهش کوچک و عادی را هم « تحمیل عذاب آوری » تصور میکنند و احساس فشار و اجحاف مینمایند ، و بنابراین نسبت به این فشار و اجحاف (یعنی آنچه‌یکه اینها اجحاف می‌پندارند) حالت مقاومت شدیدی در قلبشان پیدا میشود که امکان هر نوع همکاری را بسیار دشوار میسازد...

خوب همه میدانیم که این تیپ اشخاص در بین مردم ما خیلی زیادند. و البته برای کسی که خواهش دوستانه عادی را تحمل و اجحاف میدانند تحمل هر «امر» و تحکمی چه شکنجه دردناکی ببار میآورد. و بنا برین پر واضح است چه بغض و عناد عمیقی نسبت به هر «امر» پیدا میکنند، خاصه اگر امر آمر در گذشته عادلانه هم نبوده و غالباً خودخواهانه هم بوده باشد. با این توضیح مختصر شاید برای اهل اصطلاح روشن شده باشد که بازور عمل کردن و توقع همکاری داشتن و معتقد بودن باینکه «ایرانی فقط تابع زوراست» چقدر دور از حقایق مسلم روانشناسی خاص این جامعه است.

البته در اینجا طبیعت این سؤال پیش میآید که پس با این تیپ مردم چگونه باید رفتار کرد تا میل همکاریشان با دستگاه‌هایی که برای خیر و خدمت خود آنها ایجاد شده جلب گردد؟

جواب این سؤال خیلی مفصل است و گوش شنوا میخواهد تا گفته شود. چون موضوع بسیار فشرده و قدری پیچیده است خواهشمندم دوباره بخوانید.



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی